**انترناسیونال ۴۵۵**

**حمید تقوایی**

**توهمات ملوکانه اپوزیسیون راست!**

مدتی است میان نیروهای اپوزیسیون راست گفتمان آلترناتیو و آلترناتیوسازی داغ شده است. سلطنت طلبان، از جمله خود رضا پهلوی، جمهوریخواهان رنگارنگ، ملی- اسلامیون و "اصلاح طلبان" از رژیم رانده شده، سکولارهای سبز، نیروهای ناسیونالیست قومی و غیره سمینار و کنفرانس و میزگرد میگذارند تا بخیال خودشان "آلترناتیو" ارائه کنند. برانداز و "انحلال طلب" شده اند، از اصلاح طلبان فاصله میگیرند - گرچه مثل علف هرز از هر نشست و کنفرانسشان خط اصلاح طلبی بیرون میزند- میخواهند سوءتفاهمات بین سلطنت طلبان و جمهوریخواهان را برطرف کنند و از ائتلاف و وحدت کل اپوزیسیون بر سر اصول و خواستهائی که به نظرشان طبیعی و خدشه ناپذیر میرسد دم میزنند.

این تکاپوها قبل از هر چیز نتیجه انقلابات در منطقه است. موج تحولاتی که از خیزش انقلابی سال ۸۸ در ایران تا انقلاب مصر و تونس و لیبی و تا انقلاب جاری در سوریه افق و چشم انداز امید بخشی در برابری نیروهای چپ و انقلابی قرار داده است. اپوزیسیون راست هم از این انقلابات درسهای خودش را گرفته است. تاکیدات همیشگی اینان مبنی بر انقلاب خشونت است و نافرمانی مدنی و ائتلاف با جنبش سبز و دخیل بستن به اصلاح طلبان دوخردادی و قانون اساسی پناهی و غیره جای خود را به بحث "آلترناتیو سازی" داده است. اما کماکان آلترناتیو مورد قبول دولتهای غربی! کماکان آلترناتیو در برابر انقلاب و اعمال اراده مستقیم مردم و کماکان آلترناتیو در چارچوب سناریوهای رژیم چنجی برای دست بدست شدن قدرت از بالای سر مردم. چپ از انقلابات منطقه قدرت خیابان و ارگانهای مستقیم اعمال اراده مردم در بزیر کشیدن دیکتاتوریهای چند دهساله و دخالت مستقیم مردم در حکومت را نتیجه گرفت و راست اتکا به دولتهای غربی و سیاستهای غرب در قیچی کردن و به بیراهه بردن این انقلابات را. تنطاویها و غنوشیها و اسلامیون پروغربی را الگو قرار داده اند به امید اینکه در آینده سیاسی ایران نقشی بعهده شان گذاشته بشود.

اینکه این تکاپوها تا چه اندازه میتواند موفق شود مورد بحث مستقیم این نوشته نیست. هدف این نوشته بررسی مضمون سیاستها و اهداف و چشم اندازی است که در چارچوب بحث آلترناتیو سازی از جانب نیروهای مختلف اپوزیسیون راست مطرح میشود. این بررسی بخوبی جایگاه واقعی این تلاشها در آینده سیاسی ایران را نیز تعیین خواهد کرد. از نظر حزب ما این جنب جوش فرصت مناسبی است تا نیروها و احزاب سیاسی اپوزیسیون سرنگونی طلب اعم از چپ و راست اهداف و سیاستهای خود را در قالب بحث و جدل و مناظره علنی با یکدیگر مطرح کنند و بگوش جامعه برسانند و هدف این نوشته نیز چیزی جز این نیست.

نیروهای اپوزیسیون راست مشخصا بر چهار نکته و یا بقول خودشان اصل خدشه ناپذیر تاکید میکنند: انتخابات آزاد، تمامیت ارضی، حقوق بشر و دموکراسی. ما هم بحث خود را بر همین نکات متمرکز میکنیم.

**انتخابات آزاد**

یک موضوع همیشگی بحث در مناظره هفتگی تلویزیون پارس که مینا احدی نیز در آن شرکت دارد انتخابات آزاد است. میگویند تعیین نظام آتی در ایران را باید به انتخابات آزاد سپرد. آقای

رضا پهلوی نیز در مصاحبه مفصلی با رادیو دویچه وله در آلمان میگوید خواست ما از جهان حمایت از انتخابات آزاد در ایران است. در اینکه نهایتا مردم باید نظام آتی را تعیین کنند بحثی نیست اما وقتی اعمال اراده مردم را به صندوق رای و انتخابات پارلمانی محدود میکنند آنوقت کل صورت مساله عوض میشود. اولین سئوال اینست که چه زمانی و در چه شرایطی این انتخابات صورت میگیرد و یا اصولا میتواند عملی بشود؟ فکر نمیکنم در این کسی تردیدی داشته باشد که انتخابات آزاد در جمهوری اسلامی و قبل از سرنگونی این رژیم توهمی بیش نیست. آزادی زندانیان سیاسی، آزادی احزاب و تشکلها و فعالیت سیاسی، آزادی بی قید و شرط بیان و مطبوعات، آزدی اعتصاب و اعتراض و تظاهرات، اینها همه از جمله حداقل پیش شرطهای برگزاری انتخابات آزاد در هر جامعه ای است و جمهوری اسلامی بنا به ماهیت و موجودیت خود دشمن و ناقض تمام این آزادیهاست. کسی که انتخابات آزاد را با فرض سرکار بودن رژیم اسلامی ممکن میداند یا از آزادی انتخابات تصویری فراتر از بازی دادن همه خودیها در انتخابات اسلامی ندارد - یعنی همان تعبیر دو خردادی از آزادی- و یا امرش چیزی بجز توهم پراکنی نسبت به رژیم اسلامی و نهایتا حفظ نظام موجود نیست (که این هم هدف اعلام شده سبزها و دوخردادیها است). اینجا دیگر بحث نه بر سر راههای مختلف تعیین آلترناتیو بلکه بر سر سرنگونی یا حفظ رژیم است. مردم تنها وقتی میتوانند بعنوان رای دهنده پای صندوق رای بروند که قبل از آن بعنوان سرنگون کننده وارد میدان شده باشند. تک تک آزادیهای لازم برای برگزاری انتخابات آزاد که بالاتر بر شمرده شد تنها میتواند دستاورد انقلاب و مبارزه انقلابی مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی باشد.

اما در شرایط بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی نیز صندوق رای نمیتواند خواست و اراده مردم در تعیین نظام و سرنوشت سیاسی خودشان را تامین کند. معیار دخالت و اعمال اراده مردم در تعیین سرنوشت سیاسیشان نه رای نیابتی و انتخابات ۴ سال یکبار پارلمانی بلکه رای مستقیم مردم در هر زمانی است که اراده کنند. مردم باید بتوانند از طریق ارگانهای توده ای خود نظیر شوراها در اداره امور جامعه و عزل و نسب مسئولین و مقامات مستقیما دخالت داشته باشند. مردم آزادی میخواهند و امروز به یمن جنبش نود و نه درصدیها بر همه روشن شده است که حتی در دموکراسیهای غربی نیز مردم نمیتوانند آزادانه در تعیین سرنوشت خودشان دخالت کنند. پارلمانی که امرش تصویب لوایح و قوانینی در خدمت منافع یک درصدیها است هر اندازه هم دموکراتیک و آزادانه انتخاب شده باشد ارگان اعمال اراده نود و نه در صد مردم بجان آمده ازسیاستهای ریاضت کشی اقتصادی نیست و نمیتواند باشد. امروز این واقعیت را در آتن و نیویورک و لندن و مادرید و رم و تل آویو مشاهده میکنیم. ایران بعد از جمهوری اسلامی نمیتواند الگوی خود را از دموکراسیهائی بگیرد که در جوامع غربی اعتبار و حقانیت خود را هر روز بیشتر و در سطح عمیقتری از دست میدهند.

**دموکراسی**

بحث انتخابات آزاد خودبخود ما را به مساله دموکراسی در کشورهائی نظیر ایران میرساند. ممکن است گفته شود دموکراسی پارلمانی ممکن است در خود غرب به پایان خط رسیده باشد ولی در جوامع دیکتاتور زده ای مثل ایران خود یک قدم به پیش است. در اینکه دموکراسی بهتر از دیکتاتوری است کسی تردیدی ندارد اما مساله اینست که در جامعه ای نظیر ایران این قدم به پیش را نمیتوان بجلو برداشت مگر کل نظامی که دیکتاتوری را ایجاب میکند در هم شکست. سئوال اینست که چرا در ایران عصر حاضر - از انقلاب مشروطه تا امروز- در هیچ دوره ای دموکراسی حتی به همان معنی دموکراسی غربی نداشته ایم؟ ضرورت دیکتاتوری رضاخانی و آریامهری و امروز اسلامی از کجا نشات میگیرد؟ از بد طینتی دیکتاتورها؟ از فرهنگ دیکتاتوری پرور؟ از نظام فئودالی و ارباب رعیتی؟ جواب هیچیک از اینها نیست. تا آنجا که به فرهنگ مردم مربوط میشود از انقلاب مشروطه تا انقلاب ٥۷ و تا خیزش ۸۸ و تا همین امروز توده مردم به کرات نشان داده اند که خواهان آزادی و رهائی از شر دیکتاتورها هستند و علیرغم این حکومتها آمده اند و رفته اند اما دیکتاتوری همچنان پابرجا انده است. نظام فئودالی از انقلاب مشروطه ترک برداشت و با اصلاحات ارضی جای خود را تماما به سرمایه داری سپرد اما دیکتاتوری سر جای خودش باقی ماند.

دیکتاتورها خود محصول ضروریات سیاسی- اقتصادی ای هستند که دیکتاتور می طلبد و می پرورد. دیکتاتوری شاهنشاهی و اسلامی در ایران مانند دیکتاتوری مبارک در مصر ربطی به استبداد فئودالی ندارد بلکه روبنای لازم برای نظام سرمایه داری در این کشورهاست. ریشه دیکتاتوری نظام سرمایه داری در ایران است که بدون تسمه کشیدن از گرده طبقه کارگر قادر به سودآوری و انباشت و رقابت در بازار جهانی نیست. امروز آقای رضا پهلوی از دموکراسی و رای مردم و حقوق بشر و سکولاریسم دم میزند. من در نیت ایشان شکی نمیکنم. اما بحث بر سر نیات خیر نیست. مساله اینست که حاکمیت یک درصدیها در ایران بدون دیکتاتوری عریان امکان پذیر نیست. سرمایه داری ایران نمیتواند حق تشکل و اعتصاب و اعتراض و حتی حقوق صنفی کارگران را برسمیت بشناسد و همچنان سودآوری خود را حفظ کند. چه بسا پدر تاجدار آقای پهلوی هم زمانی که از سوئیس به ایران آمد و بر تخت نشست مدلی نظیر سوئیس را مد نظر داشت اما واقعیات ایشان را به سرعت به کودتای ٢۸ مرداد و تحمیل گورستان آریامهری رساند. پسر ایشان هم در صورت بقدرت رسیدن یا ناگزیر است برای حفظ نظم و قانون کودتا کند و یا با کودتای ژنرال واقع بینی که حوصله اش از "عدم قاطعیت اعلیحضرت" سر رفته است کنار برود. بویژه در سرمایه داری بحران زده امروز بورژوازی ایران راهی بجز شلاق کشیدن به جامعه ندارد. آقای داریوش همایون زمانی در مصاحبه با تلویزیون کانال جدید گفت اگر مشروطه خواهان بقدرت برسند از کارگران میخواهند که کمربندها را سفت کنند و برای آباد کردن ایران فداکاری کنند (نقل به معنی). و این فداکاری البته تنها میتواند با ساواک و زندان و بگیر و ببند بجامعه تحمیل بشود. واقعیت اینست که مستقل از نیات افراد و احزاب حفظ حاکمیت یک درصدیها در جغرافیای سیاسی- اقتصادی ایران بجز با سرکوب و نفی آزادیهای مدنی و سیاسی امکانپذیر نیست. در ایران سرمایه داری نه تنها حاکمیت مردم و آزادی و رفاه و برابری - منزلت و معیشت که در شعارهای کارگران بارها مطرح شد است- بلکه حتی دموکراسی پارلمانی نظیر آنچه در اروپای غربی شاهد آن هستیم نیز امکانپذیر نیست.

تا قبل از روی کار آمدن جمهوری اسلامی شاه و سلطنت نماد این دیکتاتوری کاپیتالیستی بود و امروز جمهوری اسلامی این نقش را ایفا میکند. اما این حکومت در جنایت و قساوت چنان گوی سبقت را از همه ربوده است که امروز سلطنت طلبها بازگشت نظام شاهنشاهی به ایران را ضامن دموکراسی و حقوق بشر قلمداد میکنند و اطمینان خاطر میدهند که نقش و جایگاه سلطنت در ایران چیزی شبیه انگلیس و سوئد و نروژ خواهد بود. این قیاس مع الفارق است. دموکراسی و کلا تمدن اروپای امروز حاصل انقلابات فکری و سیاسی و صنعتی و محصول رنسانس و عصر روشنگری و انقلابات ضد سلطنتی در اروپا نظیر انقلاب کبیر فرانسه است و نه نهاد سلطنت. دم و دستگاه سلطنت که امروز در بعضی از کشورهای اروپائی هنوز بجا مانده یک نهاد ارتجاعی است که طبقه حاکمه برای روز مبادا آنر حفظ کرده است. اگر زمین زیر پای یک درصدیها داغ بشود و ارکان نظام سرمایه داری به خطر بیفتد همین شاه و ملکه های تشریفاتی را بمیدان می آورند تا با فرمان ملوکانه شان در پارلمانها را ببندند، احزاب و اتحادیه های "آشوبگر" را منحل اعلام کنند و "نظم و امنیت" را برقرار کنند. اما برای بورژوازی ایران "روز مبادا" همین امروز است. ایران سوئد و نروژ نیست و نهاد سلطنت در ایران نمیتواند نقش تشریفاتی داشته باشد. ناگزیر است بزند و بکوبد و حقوق مردم را پایمال کند تا نظم و امنیت سرمایه در برابر کارگر معترض و اعتصابی که تن به ریاضت کشی نمیدهد حفظ شود. نهاد سلطنت در ایران تنها میتواند محمل دیکتاتوری عریان و سرکوبگر سرمایه باشد و بس. همانطور که جمهوری سرمایه داری در ایران محصولی بهتر از رئیس جمهوری های مادام العمر نظیر مبارک و قذافی نخواهد داشت.

در هر حال ریشه مساله اینجاست که هر نوع حکومتی که بخواهد نظام سرمایه داری را حفظ کند ناگزیر به اعمال دیکتاتوری عریان و سرکوبگرانه است. نه ریاست جمهوری در ایران سرمایه داری شباهتی به رئیس جمهور فرانسه خواهد داشت و نه شاه و خانواده سلطنتی شبیه نهاد سلطنت و شاه و ملکه در سوئد و انگلیس خواهند بود. نفی دیکتاتوری در ایران در گرو در هم کوبیدن نظام سرمایه است. آنچه ایران لازم دارد یک رنسانس و روشنگری و انقلاب سوسیالیستی است.

**حقوق بشر**

در مورد مضمون حقوق بشر و اینکه اعلامیه حقوق بشر نمیتواند پرچم آزادیخواهی و دفاع از حقوق انسانها در عصر ما باشد قبلا نوشته ام (رجوع کنید به مقاله "سقف کوتاه اعلامیه حقوق بشر"، انترناسیونال شماره ۴۴۸). اینجا لازم است تنها این نکته را یادآوری کنم که برای اپوزیسیون راست این تاکید بر حقوق بشر - درست مانند تاکید بر دموکراسی- بیشتر اعلام تعلق و وفاداری به کمپ غرب و دولتهای غربی است تا دفاع واقعی از حقوق انسانها. حقوق بشر در نزد این نیروها به یک اسم رمز بی محتوا تبدیل شده است که ربطی به بشر واقعی ندارد. حقوق بشر مورد نظر اپوزیسیون راست از مبارزات کارگرانی که به جرم تشکیل اتحادیه و یا بزرگداشت اول مه و یا درخواست دستمزدهای عقب افتاده شان شلاق میخورند و زبانشان بریده میشود و به زندان میافتند، از جنبش وسیعی که علیه حجاب اسلامی و آپارتاید جنسی و تحقیر و بیحقوقی مفرطی که در حق زنان اعمال میشود هر روز در جریان است، از مبارزه جوانان برای خلاصی فرهنگی، از مبارزه علیه مجازات اعدام و سنگسار و قصاص و قوانین اسلامی و یا در دفاع از حقوق مهاجرین افغانی و ده های عرصه دیگری که به حقوق بخشهای مختلف جامعه مربوط میشود کلا غایب است. برای نیروهای راست دموکراسی و حقوق بشر کارتی است که باید در کریدور لابی ایسم و بر سر میز آلترناتیو سازی با آن بازی کرد. تا آنجا که به خیابان و مبارزه واقعی بر سر آزادی و حقوق انسانها مربوط میشود راست بیشتر نگران خشونت و فراتر رفتن از نافرمانی مدنی است تا درد و مصائب واقعی مردم. البته انتظار و توقع دیگری هم نمیتوان داشت. بنا بر تعریف امر نیروهای سیاسی راست همواره و در همه جوامع حفظ "نظم و قانون" در برابر "خشونت" توده مردم معترض به بیحقوقی ها و نابرابریها بوده است. امروز اگر نیروهای راست این تعهد به حفظ نظم و قانون را در لفافه حقوق بشر می پیچند بخاطر اینست که در اپوزیسیون قرار دارند. اگر روزی بقدرت برسند این تعارفات یکسره بکنار خواهد رفت و دوباره - همانند دوره گورستان آریامهری- حفظ نظم و قانون ابزار توجیه سرکوب هر اعتراض و مبارزه ای خواهد شد.

**تمامیت ارضی**

یکی از توجیهات و محملهای سرکوب دولتهای بورژوائی "اصل خدشه ناپذیر" تمامیت ارضی است. ناسیونالیسم فارس در اپوزیسیون با تاکید بر این اصل از امروز اعلام میکند که هر اعتراض و ابراز نارضایتی در میان مردم منسوب به ملیتهای دیگر را تحت عنوان به خطر افتادن تمامیت ارضی سرکوب خواهد کرد. و این خود بیش از هر عامل دیگری به ناسیونالیسم قومی و تجزیه طلبی نزد این نیروها دامن میزند. تابوی تمامیت ارضی و تاکید بر آن درست برخلاف آنچه به نظر میرسد نتیجه عملی بجز دامن زدن به ناسیونالیسم قومی و تجزیه طلبی نخواهد داشت.

حزب ما و چپ انقلابی علی العموم خواهان اتحاد داوطلبانه همه مردم منسوب به ملیتهای مختلف در جغرافیای سیاسی ایران است. راه تحقق این امر نه بلند کردن چماق تمامیت ارضی بلکه برسمیت شناسی حقوق برابر برای همه مردم ساکن ایران مستقل از قومیت و ملیت و نژاد منسوب به آنان است. تبعیضات و نابرابری های ملی و قومی باید ریشه کن بشود. مطلقا هیچ نوع امتیاز و برتری فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و اداری و اجتماعی بین مردم منسوب به فارس و مردم منسوب به اقوام ملیتهای دیگر - کرد و عرب و بلوچ و ترکمن و غیره- نباید برسمیت شناخته شود. همه باید بتوانند به زبان مادری خود حرف بزنند و تحصیل کنند و کتاب و روزنامه منتشر کنند و رادیو و تلویزیون و رسانه داشته باشند. هر شهروند ایران باید کاملا و در همه زمینه ها متساوی الحقوق باشد. ضامن واقعی همزیستی همه مردم در جامعه ایران تاکید بر این حقوق برابر است و نه کوبیدن بر طبل تمامیت ارضی. همانطور که در بالا اشاره کردم تمامیت ارضی نیز مانند "نظم و قانون" و احتراز از خشونت قرارست ابزار توجیه سرکوب مردمی باشد که علیه تبعیض و نابرابری و بیحقوقی اعتراض و مبارزه میکنند.

**در خاتمه: یک سئوال از رضا پهلوی و طرفدارانش**

در خاتمه لازمست در برابر طرفداران تمامیت ارضی و حقوق بشر و دموکراسی و انتخابات آزاد و بویژه شخص رضا پهلوی این سئوال را قرار بدهم که نظرشان در مورد سرکوبگریها و جنایات آریامهری چیست؟ آیا تصور و تلقی ایشان از دموکراسی و حقوق بشر همانست که محمدرضا شاه داشت و به آن عمل میکرد؟ آیا سرکوب و قلع و قمع تشکل های کارگری و یا هر نوع حزب و سازمان سیاسی، ایجاد فضای سانسور و اختناق، شکنجه و اعدام خسرو روزبه ها و خسرو گلسرخیها و صدها مخالف دیکتاتوری آریامهری در سیاهچالهای ساواک و کشتار مبارزین شریفی نظیر بیژن جزنی و ۸ زندانی سیاسی دیگر که مخفیانه در سال ۵۴ در تپه های اوین تیرباران شدند و صد ها مورد جنایت دیگر در زندانهای آریامهری و کل دستگاه شکنجه و سرکوب و آدمکشی ساواک از نظر شاهزاده و طرفدارانش محکوم است و یا تنها بخشی از "اشتباهات شاه فقید" است؟ نمیتوان و نباید بخاطر جنایات بمراتب دهشتناکتر جمهوری اسلامی جنایات آریامهری را بفراموشی سپرد. جنایت بد و بدتر ندارد. صحبت در مورد گذشته و بخشی از تاریخ هم نیست. بحث بر سر موضع و موقعیت رضا پهلوی و طرفدارانش در سیاست امروز ایران است. سیستم سوئد و نروژ پیشکش، لطفا روشن کنید آیا شاهزاده تنها تاج شاهی را به ارث برده است و یا کل دستگاه سرکوب و جنایت و ساواک و گورستان آریامهری را؟ البته ما بدلایلی که توضیح داده شد معتقدیم که این دو میراث، یعنی تاج و دیکتاتوری، را نمیتوان از هم تفکیک کرد اما شما که رویای احیای سلطنت را در سر می پرورانید موظفید که اولا جنایات آریامهری را صریح و شفاف و علنی محکوم کنید و ثانیا توضیح بدهید که چه تضمینی هست که حقوق بشر و دموکراسی شما تعبیر و مضمون عملی بهتری از گورستان آریامهری داشته باشد؟

نه تنها شاهزاده رضا پهلوی بلکه تمام جریانات و نیروهائی که خواهان احیای سلطنت در ایران هستند باید تکلیف خود را با این سئوال روشن کنند.